هو العلیم

شفا دادن حضرت رضا علیه السّلام زن حامله در آستان مرگ را

برگرفته از کتاب «مطلع انوار، جلد ۱»

حضرت علاّمه آیت‌اللّه حاج سیّد

محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

بسم اللَه الرحمن الرحیم

دوست محترم و برادر مکرّم: آقای دکتر ... که از أصدقاء و اخوان دیرین ما هستند،در روز سه شنبه ۲۲ جمادی الاولی یکهزار و چهارصد و سه که به مشهد مقدّس مشرّف شده بودند داستان جالبی را از همشیره خود نقل کردند که ما در اینجا ثبت می‌کنیم.

همشیره ایشان خانم دکتر ... که دارای درجه دکتری در بیماریهای عمومی و زنان است و مدت مدیدی با شوهر خود آقای دکتر ... که دندان پزشک است در شهر کرمان به معالجه و طبابت اشتغال داشته‌اند.

این خانم دکتر که در بیمارستان نیز کار می‌کرد وقتی مواجه شد با یک زن حامله که فقیر بود و چندین کودک خردسال داشت و این مریض مبتلا بود به بیماری مسمومیّت حاملگی که بسیار خطرناک بوده و به ندرت معالجه می‌شود.

اطبّاء آن بیمارستان و از جمله همین خانم دکتر آنچه می‌دانستند و می‌توانستند در روی این بیمار

انجام دادند، به هیچوجه مؤثّر واقع نشد مریض در روی تخت افتاده، در یک دست سورنگ قند، و در دست دیگر سورنگ تزریق خون بود، تا کم کم بیمار در آستانه مرگ رفت و تمام علائم مرگ در او مشهود شد و دیگر همه اطباء کار او را تمام شده یافتند و دستور دادند که سورنگ قند وسورنگ خون را بردارند.

این خانم دکتر می‌گوید: حالا سرنگ خون را برندارید! و احتیاطًا بگذارید شاید خدا شفا دهد!

اطبّاء همگی بطور بی‌اهمیّتی بدین مطلب و سبک شمردن این گفتار، تخت مریض را ترک کردند زیرا که نه تنها مرگ او را حتمی می‌دانستند بلکه این بیمار را مرده می‌یافتند.

همین که اطبّاء بیرون می‌روند این خانم دکتر از اطاق این مریض در سرسرا می‌آید و متوسّل می‌شود به حضرت سید الشّهداء علیه السّلام و عرض می‌کند: این بیمار بچه‌های خرد و کودک‌های نو سال دارد؛ و اگر بمیرد همه این اطفال بی‌خانمان می‌شوند شما را به مقام و عظمت خود او را شفا دهید!

این را می‌گوید و به اطاق مریض برمی‌گردد و می‌بیند بیمار نشسته است. سر و صدا می‌شود؛ غوغائی می‌شود، همه اطبّاء بدین اطاق بیمار می‌آیند و همه غرق در تحیّر می‌گردند و در عالمی از بُهت فرو می‌روند.

بیمار می‌گوید: من مُردَم و مرا به آسمان بالا بردند تا جائی که حضرت سیّد الشّهداء و حضرت اباالفضل و حضرت امام رضا علیهم السّلام بودند. حضرت رضا علیه السّلام به من فرمودند: بنا بود شما بیائید ولیکن از جهت توسّل خانم دکتر شما را برمی‌گردانیم و شما به سلامت می‌زائید و این طفل را هم خود شما بزرگ خواهید کرد!

و به خانم دکتر بگو: دو سال است ما منتظر شما هستیم! چرا نزد ما نمی‌آئی!

خانم دکتر در این حال می‌گوید: عجیب است که من دو سال است که نذر کرده‌ام به زیارت حضرت رضا علیه السّلام به مشهد مقدّس مشرف شوم ولی تا به حال نشده است و کوتاهی کرده‌ام.

آقای دکتر ... گفتند: بلافاصله همشیره ما برای أدآء نذر خود و زیارت حضرت رضا علیه السّلام

رهسپار مشهد می‌شود.[1]

[1] مطلع انوار، جلد ۱/ف ص ۱۵۹